

خبر

راهاندازی ۲۸خانه‌ایثار برای ارائه خدمات بهتر به ایثارگران

معاون رئیس‌جمهور و رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران گفت: «با راه‌اندازی ۲۸ خانه‌ایثار در حوزه‌های فرهنگی، تفریحی و ورزشی در استان‌های کشور محیطی مناسب در راستای سلامتی روحی و جسمی ایثارگران مهیا می‌شود.»

سیدامیرحسین قاضی‌زاده‌هانشمی با اعلام این خبر افزود: «ما به‌عنوان خادم ایثارگران در بنیاد شهید و امور ایثارگران باید طوری برنامه‌ریزی کنیم که ایثارگران همیشه در سلامت روحی و جسمانی باشند، در همین راستا بنیاد سعی دارد با راه‌اندازی ۲۸ خانه‌ایشیار در حوزه‌های فرهنگی، تفریحی و ورزشی در استان‌های کشور محیطی را در راستای سلامتی روحی و جسمی جامعه‌ایثارگری مهیا کندو تا ۲سال آینده با مساعدت‌های مالی که دولت‌خواهند داشت امید داریم ۵ مرکز دیگر را نیز راه‌اندازی کنیم. پس از احداث خانه‌های ایثار در مراکز استان‌ها، در شهرستان‌ها نیز با احداث و تجهیز سالن‌های ورزشی سعی می‌شود محیطی ورزشی را برای جانبازان عزیز مهیا کنیم تا بتوانند بدون دغدغه و با آسایش، ورزش را به‌صورت حرفه‌ای دنبال کنند. مدیران استانی و شهرستانی تا تکمیل‌شدن این مراکز موظف هستند با تعامل با مراکز ورزشی شرایط را برای ورزش جانبازان عزیز مهیا کنند.»

وی با بیان اینکه در این دوره ۱۳استراتی کلی مدنظر بنیاد شهید و امور ایثارگران است گفت: «با توجه به بالا رفتن سن تعداد زیادی از والدین عزیز شهدا و جانبازان باید در این حوزه خدمات ویژه‌ای به این عزیزان ارائه شود، در همین راستا نخستین استراتی ما توسعه مراکز بهداشتی، خدماتی و آسایشگاهی است. دومین استراتی بنیاد، توسعه مراکز گردشگری و تفریحی در جنوب و شمال کشور و شهرهای زیارتی کشور و عتبات عالیات است و در نظر داریم به‌امید خدا در شهرهای مذهبی با پیگیری و برنامه‌ریزی‌هایی که در بنیاد صورت می‌گیرد بتوانیم این مراکز را توسعه دهیم.»

خبر

گوهرهای دوران دفاع مقدس در کنار دریاچه زریوار

مزار مطهر ۴شهید گمنام دفاع مقدس در جانب شرقی دریاچه زریوار می‌روان و در نزدیکی سنگرهای زمندگان اسلام، از اماکن زیارتی رانیز رتبه‌های شمال غرب است. شهید گمنام ۱۳ساله در عملیات‌الفجر ۶، محل شهادت جیلان، شهید گمنام ۱۹ساله در عملیات کربلای ۵، محل شهادت شلمچه، شهید گمنام ۲۳ساله در عملیات بازی‌درآ، محل شهادت سرپل‌ذهاب و شهید گمنام ۲۴ساله در منطقه میمک، مشخصات شهدای گمنامی هستند که شهر می‌روان میزبان آن‌هست. شهر می‌روان در ۱۲۵ کیلومتری شمال غربی سنجاق قرار دارد و بیمارستان صحرایی ابوعمار در رودی جنوب این شهر، یادآور روزهای سخت دفاع مقدس است. دریاچه زریوار در غرب این شهر از مناطق دیدنی این منطقه محسوب می‌شود. ارتفاعات مرزی قوچ سلطان در غرب این دریاچه حماسه‌های زیادی به‌خود دیده است. تیرماه ۵۸ سال، شهید چمران به همراه شهید قلاچی در این شهر حضور یافتند و یادگان ارتش می‌روان را در محاصره ضدانقلاب خارج کردند. در تاریخ سوم تیر ۱۳۵۹ نیروهای سپاه پاسداران به حضرت امام(ره)، پیه او می‌دهد، ارتفاعات داریسیران، محور میانی شهر و محور منتهی به یادگان، عملیات پاکسازی می‌روان را انجام دادند.

معرفی کتاب

نقبی بر درس‌ها و دستاوردهای جنگ

کتاب «نقبی بر درس‌ها و دستاوردهای جنگ؛ گفت‌وگو با فرماندهان و مسئولان جنگ» از سوی مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس منتشر شد. این اثر، کتابی در حوزه تاریخ‌نگاری جنگ تحمیلی است که محمد وردیان سعی کرده با گفت‌وگو با افراد مختلف نظامی و غیرنظامی

برای پاره‌ای از سؤالات نظامی، عملیاتی، سیاسی و راهبردی پاسخ‌هایی بیابد. کتاب دارای ۴۳۷صف است که فصل اول به گفت‌وگو با ۱۱تن از فرماندهان سپاه، فصل دوم به گفت‌وگو با ۷تن از فرماندهان ارتش و فصل سوم به گفت‌وگو با شخصیت‌های غیرنظامی اختصاص یافته است. گفت‌وگوهای این کتاب به این شکل تنظیم شده است که ابتدا مختصری از زندگینامه اشخاص یادداشت شده، سپس خلاصه‌ای از گفت‌وگو تحت عنوان چکیده آمده است و پس از آن متن گفت‌وگو قرار دارد. در فصل اول کتاب در بخش گفت‌وگو با فرماندهان سپاه، محسن رضایی، پنجمین فرمانده سپاه در دوران دفاع مقدس، گفته است: «به محض اینکه امام قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت به من وقت ملاقات دادند، هاشمی با من تماس گرفت که مصاحبه‌ای انجام دهم و قطعنامه را تأیید کنم. من نیز در مصاحبه گفت‌وگم اکنون که مسئولان کشور به نتیجه رسیدند جنگ را پایان دهند ما هم تابع امام هستیم.» همچنین در بخشی از این کتاب که به گفت‌وگو با شخصیت‌های غیرنظامی اختصاص یافته، محمدجواد ظریف، وزیر امور خارجه سابق گفته است، «شورای امنیت در تمام طول جنگ ایران و عراق را اینکه عراق را برای استفاده از سلاح شیمیایی محکوم کند، خودداری کرد.»



رهبر انقلاب با دیدن عکس‌هایم اشک ریخت

گفت‌وگو با «حمیدرضا نجف‌زاده»، که از ۱۳سالگی عکاسی خبری را آغاز کرد

او را به‌عنوان جوان‌ترین خبرنگار عکاس دوران جنگ می‌شناسند. متولد سال ۱۳۴۶ز در تهران است و در یکی از محله‌های قدیمی جنوب شهر زندگی می‌کند. در دوران خدمت‌های خود به پای زرمنده‌ها در مناطق جنگی حضور داشته تا رشادت‌ها و جان‌فشانی آنان را با دوربینش ثبت و ضبط کند. در بین سال‌های ۵۹ تا ۶۰ز حزب جمهوری اسلامی در کنار شهید بهشتی عکاسی می‌کرد. از ۲۰عملیات جنگ تحمیلی عکس و گزارش‌های تصویری تهیه کرده و نمايشگاه‌هایی در فرهنگسراهای اشراف، بهمن، مجتمع فرهنگی هنری فجر، اندیشه‌سرای کوثر، مصلی تهران و همچنین نمايشگاه‌های انفرادی در شهرهای مختلف بر پا کرده است. در گفت‌وگو با او، با آثارش بیشتر آشنا می‌شویم.



زهرا نیکنام روزنامه‌نگار

جنگ با وجود سن و سال کم یا به پای زرمنده‌ها در مناطق جنگی حضور داشته تا رشادت‌ها و جان‌فشانی آنان را با دوربینش ثبت و ضبط کند. در بین سال‌های ۵۹ تا ۶۰ز حزب جمهوری اسلامی در کنار شهید بهشتی عکاسی می‌کرد. از ۲۰عملیات جنگ تحمیلی عکس و گزارش‌های تصویری تهیه کرده و نمايشگاه‌هایی در فرهنگسراهای اشراف، بهمن، مجتمع فرهنگی هنری فجر، اندیشه‌سرای کوثر، مصلی تهران و همچنین نمايشگاه‌های انفرادی در شهرهای مختلف بر پا کرده است. در گفت‌وگو با او، با آثارش بیشتر آشنا می‌شویم.

وقتی نوجوانی ۱۳ساله بود تصمیم گرفت دوربین دست بگیرد و عکاسی کند. برای ثبت لحظاتی که می‌تواند خود به تنهایی روایتگر خاطرات خاک‌گرفته تاریخی باشد که عده‌ای آن را لمس کرده‌اند اما عده‌ای آن را فقط شنیده‌اند، در سال ۱۳۵۹ پیوستن به واحد دانش‌آموزی حزب جمهوری اسلامی و آشنایی با شهید بهشتی، برای او بهانه‌ای می‌شود تا نخستین شاترهای دوربینش برای ثبت انقلاب زده شود؛ انقلابی که ثبت لحظه‌های آن، او را به مرزهای خاک ایران هم بکشاند، او در سال‌های ۶۸و ۶۹ تقدیرنامه از رئیس‌جمهور وقت دریافت کرده و رهبر انقلاب از وی به‌دلیل تهیه عکس از زرمندگان در دوران دفاع‌مقدس قدردانی کرده‌اند. دریافت رتبه اول از مسابقات مطبوعات کشور در سال ۶۹، دیپلم افتخار از مجتمع هنر و ادبیات دفاع مقدس و برنده ویژه مسابقه عکاسی یونسکو زاین در سال ۷۴، برخی از افتخارات نجف‌زاده است.

در سال ۶۹به‌عنوان عکاس عازم مالزی، تایلند و سوریه شد و سال‌های ۷۱و ۷۴ به‌ترتیب از عربستان و عراق عکاسی کرده است. دبیر سرویس عکس روزنامه‌های کیهان و آفرینش بوده و سال ۸۴، بازنشته شده است. او ۵۵بهار از زندگی‌اش را سپری کرده و هنوز با دیدن آلبوم عکس‌های جنگ، خاطرات فراموش‌نشدهی آن ایام را مرور می‌کند؛ از لحظه شهادت زرمنده‌ها و سردارانی چون شهید حسین خرازی، فرمانده شجاع لشکر امام‌حسین(ع) تا جوانی که در آخرین لحظه زندگی و شهادت، پیامی برای رساندن به حضرت امام(ره)، پیه او می‌دهد، نجف‌زاده در طول دوران دفاع‌مقدس با سرداران شهید حسین خرازی، شهیدعلی صیادشیرازی و شهید حاج قاسم سلیمانی دیدار کرده است و با آنها خاطره دارد.

ایتارومقاومت

شهادت شهید خرازی روبه‌رو شدیم»، در میان بغض‌های در گلو مانده‌اش، از اشک‌هایی می‌گوید که آن زمان با صدای او جاری می‌شدند: «آن زمان مداحی هم می‌کردم وقتی در لشکر مداحی می‌کردم، زمانی که شهید خرازی وارد جلسه می‌شد، فضای جمع ما رنگ‌بویی دیگری پیدا می‌کرد. لشکر امام‌حسین(ع) اصفهان، در دوران جنگ سرآمد کل لشکرهای ایران با فرماندهی سردار خرازی بود.»

خاطره آزادی خرمشهر و رسیدن به مسجدجامع

آلبوم عکس‌هایش را ورق می‌زند و از خاطراتش می‌گوید. خاطراتی که روزی در مناطق جنوبی کشور حماسه‌سازی می‌کردند، حالا در دستاثر وایتگری می‌کنند: «در زمان فتح خرمشهر که امام(ره) دستور داده بودند حتماً باید آزاد شود، خودمان را به آنجا رساندیم. در زمان جنگ، من عکاس روزنامه کیهان هم بودم. وقتی به مسجدجامع خرمشهر رسیدیم، حال‌وهوای آن را گونه‌ای بود که انگار دنیا را از شر دشمنان اسلام آزاد کرده‌ایم، از لابه‌لای دفترچه خاطرات دهنش به جوانی می‌رسد که حالا بعد از چندسال هم مرور آن، اشک‌هایش را جاری می‌کند: «در آنجا به جوانی برخوردیم که از ناحیه کمر، زخمی شده و در حال شهادت بود. به من گفت سلام مرا به امام (ره) برسانید و بگویید حرف‌شان را گوش کردم، از من رضی باشند.»

لیخن‌دی که از زرمنده‌ها یادگار ماند

نجف‌زاده از برترین عکس‌اش در دوران جنگ می‌گوید که شاترش را در عملیات کربلای ۵زده است: «آنجا روی تابلویی نوشته شده بود «زرمندگان، لیخن‌دی شما را خریداریم». عده‌ای را جمع کردم تا زیر تابلو عکس بگیرد. بعد از گرفتن عکس، به منطقه رفتم. وقتی برگشتم، تابلو را آنجا ندیدم. سراج تابلو را که گرفتیم، زرمندگان گفتند ساعتی پیش خیمه‌ای

نجف‌زاده که عنوان جوان‌ترین خبرنگار عکاس را دارد، هر چند در کارنامه خود موفقیت‌هایی همچون نفر برتر عکاسی در مسابقات مطبوعات کشور، مسابقات یونسکو زاین، مسابقات زلزله و نماز و نفر برتر مسابقات عکاسی دوران دفاع‌مقدس را دارد، اما بزرگ‌ترین افتخار خود را فقط در یک چیز می‌داند: «بزرگ‌ترین افتخار و شیرین‌ترین خاطره من، اهدای آلبوم عکس‌های دفاع‌مقدس خودم به رهبر انقلاب در سال ۱۳۶۸در دیداری حضوری است. خوشحالم تنها عکاسی هستم که این افتخار تصمیم شد تا آلبوم خود را به رهبر دم‌دیهدم. رهبر معظم انقلاب هم نیم‌ساعتی به عکس‌ها نگاه کردند و رهبری عز‌زمان آن دبدن عکس غواص‌های جوان در کانال ماهی در منطقه شلمچه اشک در چشمانشان جاری شد.»



کتابخانه‌ای جامع و مفصل از کتاب‌های شخصی دکتر بهشتی و مقالات و کتاب‌های تدوین و تألیف شده توسط او را شامل می‌شود.

حیات‌خانه و معماری بد نظر شهید بهشتی

اولویت خانواده برای شهید بهشتی به قدری بود که در طراحی خانه اصرار داشت اتاق کار و جلسات و کتابخانه‌اش جدا از حریم خانواده باشد. هر چند حالا در طراحی جدید و مدرن خانه موزه، چیزی از آن همه تأکید دیده نمی‌شود و طبقه اول سالن بکسره‌ای برای نمایش عکس‌ها و خاطرات بهشتی در همبورگ آلمان جلب‌توجه می‌کند. این عکس‌ها در طراحی خانه برای ملاقات و کتابخانه و رفت‌وآمدهای خود‌اهمیت می‌داد، در دست به همان اندازه هم سهمی برای دیگر اعضای خانواده در نظر داشت. بچه‌ها اتاق مجزا داشتند و برنامه‌ای برای تفریح و ورزش. مادر خانواده هم در اتاقی که به سلیقه خودش چیده بود، جلسات و دورهمی‌هایش را داشت. در آن زمان به‌خاطر مسائل امنیتی، خانواده شهید بهشتی خیلی از خانه بیرون نمی‌رفتند و زمان زیادی را داخل خانه می‌گزراندند. از آنجا که آسایش، تفریح و ورزش خانواده برای پدر خانواده بسیار مهم بود، او سعی کرد در خانه امکانات ورزشی مانند پیکنینگ و استخر فراهم کند؛ از این‌رو در حیات‌خانه استخر کوچکی ساخت که حالا عده‌ای آن هم شده بیشتر به حوض مستطیلی شبیه است. ایرانی‌تبلندی اطراف حیاط را پوشانده تا حیاط به جای مشرف نباشد و همه اعضای خانواده به راحتی در حیاط رفت‌وآمد کنند.

همیشه‌ری

یاد

علی عادل‌مرام: راوی

روایتی از شجاعت و تدبیر سردار شهید «حاج حسین خرازی»

ماجرای دوئل شهید خرازی با ژنرال بعثی

عملیات حالت فرسایشی به‌خود گرفته بود و انرژی و رمقی برای لشکر ۱۴ امام‌حسین(ع) باقی‌نمانده بود. یک شب من و حاج محسن حسینی در سنگر نشسته بودیم که حاج حسین خرازی وارد شد و پرسید: «ا بچه‌های مهندسی چند نفر اینجا هستند؟»

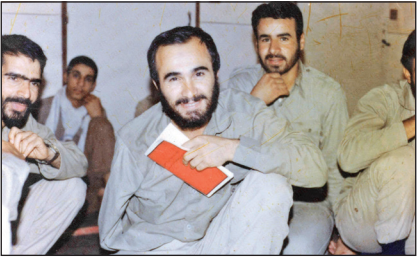
گفتم: «ها ۲ نفر در به‌ر و بیچاره!» حاجی لیخن‌د زد و گفت: «امشب می‌خوام بریم جلو!» از حرف او تعجب کردم. ما هیچ‌گونه امکانات پیشروی نداشتیم. حاج‌محسن که آدم شوخی بود، بلند شد و گفت: «هی خوای ما رو به کشتن بدی؟! تو که از درد زن و بچه سر در نمی‌اری!» خلاصه هم‌راه حاج حسین سوار یک ماشین تویوتای لند کروز نو شدیم و حرکت کردیم! این تویوتا را همان روز به حاج حسین خرازی داده بودند. خرازی ما را به یک سنگر تصرف شده عراقی برد که سنگر فر مانده‌ی عراق در منطقه شلمچه بود. یک سنگر مجهز و مجهل زیرزمینی که میل هم داشت. سنگر در عمق زمین ساخته شده و قطر بتن آن حدود یک متر بود. روی آن را با چندین متر خاک پوشانده و روی خاک‌ها قلوه‌سنگ‌های بزرگی قرار داده بودند! وقتی وارد این هتل زیرزمینی شدیم، شخصی به نام جاسم که کوبیتی‌الاصل بود، از طریق بی‌سیم مشغول شتود فر کانس‌های عراقی‌ها بود. حاج حسین گفت: «جاسم کسی رو دم دست داری؟»

جاسم خنده‌ای کرد و گفت: «ژنرال ماهر عبدالرشید!» ماهر عبدالرشید از فرماندهان معروف ارتش عراق و فکر می‌کنم فرمانده سپاه هفتم عراق بود! حاج حسین گفت: «بار کالله، بار کالله! خوب چه خبر؟»

جاسم جواب داد: «می‌خواهد عقب برود. ۳شب است که نخوابیده و دارد نیروهای خود را برای عقب‌نشینی آماده می‌کند.» حاجی خرازی با لیخن‌د ملیحی گفت: «جاسم! خرابم برام مثل من که به خط اومدم، اون هم باید بیاد و بمونه.» جاسم گفت: «چطوری؟!» حاجی گفت: «بهش پیغام بده بگو:قال‌الحسین خرازی…»

جاسم گفت: «نه حاجی این کار و نکن! با این همه زحمت به ششک‌بی بی‌سیم آنها نفوذ کرد‌ه‌ام! بر اوضاع اون‌ها مسلط!م! فر کانس‌های آنها را کشف کرد‌ه‌ام حیفه!»

حاجی گفت: «همین که گفتیم!»



جاسم با تردید روی فر کانس بی‌سیم‌چی ژنرال رفت و به عربی گفت: «بسم‌الله الرحمن الرحیم، قال‌الحسین خرازی…»

بی‌سیم‌چی عراقی با شنیدن اسم خرازی و فهمیدن اینکه فر کانس او لو رفته، شروع به ناسزاگویی کرد و جاسم با شنیدن آن فحش‌ها رنگ از رویش پرید و بی‌سیم‌را قطع کرد! حاجی پرسید: «چی می‌گفت؟!»

جاسم گفت: «داشت ناسزا می‌گفت!»

حاجی خرازی دستت در جیب خود کرد و یک واکنم کوچک درآورد و گفت: «ها! قرآن برش بدار و بگو منطق شامونه و منطق ماین!» جاسم دوباره بی‌سیم‌را روشن کرد و نوار را گذاشت! بی‌سیم‌چی عراقی فرصت گوش دادن فر قرا را نداشت. سیستم بی‌سیم آنها به هم ریخته بود و فرماندهان عراقی مشغول فحش دادن به هم بودند. ما هم برای مدتی به دعوای فرماندهان عراقی گوش دادیم و کلی لذت بردیم. ژنرال ماهر عبدالرشید که متوجه دعوای فرماندهان خود شده بود، از بی‌سیم‌چی پرسید: «چی شده؟»

بی‌سیم‌چی گفت: «یک نفر ایرانی وارد فر کانس ما شده و می‌گوید، من از «خرازی» برای ماهر پیام دارم!» ماهر گفت: «پس چرانی کن‌اید پیغامش را بده‌د!» بی‌سیم‌چی عراقی به زبان فارسی به جاسم گفت: «ای ایرانی! اگر پیغامی برای ام‌هاهر داری بگو!او آماده شنیدن است!» تازه متوجه شدیم، بی‌سیم‌چی عراقی هم فارسی بلد است! خرازی به جاسم گفت: «به او بگو خط اول تو را گرفتیم، خط دوم تو را هم گرفتیم، خط سوم تو را هم گرفتیم، خط چهارم تو را هم گرفتیم، خط پنجم تو را هم گرفتیم، سنگر‌های مجهز بتونی تو را هم گرفتیم. هیچ مانعی جلوی من نیست! امشب می‌خواهم بیایم به شهر بصره و تو را ببینم!»

جاسم پیام را داد و بی‌سیم‌چی و ماهر عبدالرشید هول کردند! ماهر پرسید: «می‌خواهی بیایی چه کار کنی یا چه بگویی؟!» خرازی جواب داد: «یک پای تو را قطع کرد‌م. می‌خواهم پای دیگری را هم قطع کنم!»

ماهر جواب داد: بیا! من هم یک دستت تو را قطع کرد‌م، دومی را هم قطع می‌کنم!» خرازی گفت: «باش‌ا! وعده ما امشب در میدان شهر بصره.»

با این پیغام، اوضاع نیروهای عراقی به هم ریخت. ژنرال ماهر عبدالرشید که واقعا از تصور سقوط شهر بصره ترسیده بود، تمام چشیشی را که قبل از آن برای عقب‌نشینی انجام داده بود، به هم زد! حاجی خرازی بسیار آرام بود و در حالی که لیخن‌دی رب لب داشت، به ما ۲ نفر گفت: «ت‌ماز خواند‌ه‌اید؟»

گفتم: «له‌ا!» پرسید: «چیزی خورد‌ه‌اید؟» گفتم: «له‌ا!» گفت: «من خسته‌ام، شاه‌هم خسته شدین، پس خوابین!»

گفتم: «با این کاری که شما انجام دادید، مگر می‌گذارند کسی امشب بخوابد؟!» وقتی قبل از مکالمه با ماهر عبدالشید به طرف آن سنگر می‌آمدم، عراقی‌ها مثل نقل و نبات گلوله روی منطقه می‌ریختند، اما وقتی می‌خواستیم بخوابیم، حجم آتش آنها ددها برابر شده بود! آن شب به قدری روی منطقه شلمچه گلوله ریختند که در طول تاریخ جنگ تا آن زمان و حتی بعد از آن بی‌سابقه بود.

ما استگرگ ما کلاصک اماند بود. به راحتی خوابیدیم و اتفاقاً خوب هم خوابانم برد! فردا صبح که بیرون آمدم، دیدیم بدنه تویوتای حاج حسین از ترکش و خمیاره مثل آبکش سوراخ سوراخ شده است. وقتی حاجی بیدار شد، با او وارد بحث شدیم که: «حکمت این کار دیشب چه بود؟»

حاجی گفت: «ما در این منطقه نیرو و امکانات نداشتیم. مهمات هم نداشتیم. این کار را کرد‌م تا آنها تحریک شوند و منطقه را زیر آتش بگیرند و دست‌کم به اندازه یک هفته عملیات، مهمات خود را هدر بدهند!»

بعدها جاسم براساس مطالبی که از بی‌سیم شنیده بود، می‌گفت: «آن شب انبار‌های مهمات عراقی‌ها خالی شده بود و به قدری کمبود مهمات داشتند که تا مدین صبح، مهمات داخل تریلرها را مستقیم به کنار توب‌ها و خمپاره‌انداز‌ها می‌بردند و مصرف می‌کردند.»